

## وصیت نامه شهید محمدرضا زند بصیری

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا لله

خدایا تو را شکر میکنم که یکبار دیگر سعادت حضور در جبهه ها را به من دادی تا با یاد برادران شهیدم : ابراهیم اصفهانی ، امیر گره گشا ، حسن شیخ آذری ، مرتضی عباسی ، علی امانی ، فرهاد جهان دیده ، مهدی مبارکی ، حسین گودرزی ، جعفر بشیری ، ناصر نبیری ، حسن وظیفه دان ، احمد اصحاقی ، سید علی شاه مرادی و محسن گلستانی و بقیه بچه هایی که به علت غفلت و بی وفایی خودم نسبت به آن ها اسمشان یادم نیست ؛ سعی میکنم جای خالی شان را خالی تر و اسلحه ی بر زمین گذاشته شان را تنها نگذارم . خدایا وصیتی بکنم ، خودم از هرکس دیگری محتاج وصیت هستم ، توصیه ای ندارم بکنم ولی دوست داشتم تو این لحظه ها آن چیزی که تو دلم جمع شده به تو بگم تا حساب هایی را که از قبل داشتیم جمع بزنم ببینم چه جور بنده ای برات بودم. خدایا ، باهم که رودروایسی نداریم من خودم خوب میدانم ، خودت هم از همه بهتر میدانی که لیاقت حضور در جبهه هایت را ندارم ، اما چی بگم از کرامت و ستار العیوبی ات ، الله اکبر ، خدایا همیشه صفات ستار العیوبی بودن تو را بیشتر از همه دوست داشتم چون همیشه پرده ای بین من [حقیقی و چشم دنیایی مردم حایل کرده بود. خدایا خوب میدانم که آن کسانی که دارند این وصیت را گوش می دهند ، چشم برزخی داشتند و پرده ای را که به واسطه ی کَرَمَت کشیدی کنار میزدی ؛ دنبال جنازه ام که راه نمی افتادند هیچ بعید میدانم اسمی هم از من می آوردند.

خدایا سه سال پیش به جبهه آمدم و با تمامی ناخالصی هایی که داشتم به عشق جبهه هات ایستادم ، اما با تمام عشقم به جبهه نتوانستم سیمهای خاردار

نفس را که امیر تو وصیت نامه اش نوشته بود از سر راه بردارم. مشیتت بر این قرار گرفته بود که میان سیم خاردارها امتحانم کنی ، به شهر برگشتم ، مشغول کار شدم ، بین سیم ها زیاد تقلا کردم ، خودت خوب میدانی اما نتیجه ی تقلا کردنم یک مشت زخم و درد و مصیبت های زیاد بود که نه به جسم بلکه به روح و قلبم آن هم به واسطه ی ارتکاب گناهان بیشتر از پیش بود. اینجا بود که دیگر طاقت نیاوردم و از تو خواستم یک بار دیگر سعادت حضور در جبهه ها را کنی بلکه بتواند جبرانی باشد برای گناهان گذشته ام. از تو ممنونم که این توفیق را به من دادی ، نمیدانم از خجالت چی بگم ، هرچه از تو خواستم در مقابلش یک سری قول و قرار گذاشتم و توبه هام را یکی پس از دیگری شکستم تا جایی که دیگر روم نمیشود سر نماز تو قنوت هام از تو چیزی بخواهم ، تمام چیزهایی که خواستم به من دادی حتی بیشتر از حاجت هایی که داشتم . خواستی به من نشان دهی که خدای خوبی برایم هستی ، حالا که دوباره تو جبهه ات آمدم با تو عهد میکنم تا ضمن اینکه به گناهان گذشته ام رجعت نکنم تا آخرین لحظه های عمرم متعلق به تو بدانم و برای دین تو بجنگم و تقاص مظلومه هایی را که برای ائمه مان درست درست کردند از این مزدورهای کافر بگیرم. خدایا خوب میدانی با تمام گناهانی که مرتکب شدم عشق به اهل بیت و رسالت یک لحظه از دلم بیرون نرفت، شاید هم دریچه ی کرامت را به واسطه ی همین محبت به اهل بیت به رویم باز کردی .

خدایا نمیدانم چرا وقتی اسم دیوار و در و پهلوی شکسته به میان میاد بغض گلویم را میگیرد.

خدایا نمیدانم چرا وقتی صورت پاک و نورانی را که از ضرب سیلی سرخ شده تو ضمیرم مجسم میکنم غم دنیا رو قلبم می نشیند. خدایا نمیدانم چرا وقتی اسم گودال قتله گاه و خیمه های آتش گرفته را میشنوم قلبم از درد تا سرحد

پاره پاره شدن میرسد. خدایا آتش گرفتم وقتی خرابه های شام قبر خانم رقیه را دیدم که با مظلومیت تمام گوشه ی دیوارهای بلند و مخروطی قرار گرفته بود. الله اکبر از مظلومیت حسین ، الله اکبر از مظلومیت اهل بیت و رسول تو.

خدایا از تو دو جور مرگ را میخواهم ، یا اینکه مثل بچه هایی که دوستشان داشتی و پیش خودت بردی شهادت در راهت را نصیب کنی یا اینکه از غصه ی اهل بیت و ائمه ی معصومین مرا بمیرانی.

خدایا مگر به واسطه ی قنداقه ی پر برکت اباعبدالله پر سوخته ی پطروس ملک را شفا ندادی؟ خدایا مگر به واسطه ی شفاعت و کرم اباعبدالله پر سوخته

ی ابراهیم و امیر و حسن و مرتضی و علی و فرهاد و دیگر رفقای شهیدم را شفا ندادی؟ مگر خودت به آن بچه ها یاد ندادی چطور پرواز کنند؟ چی میشه آقایی و کرم خودت را درباره ی من بدبخت هم تمام کنی و بال و پر پریدن را به من عنایت کنی؟ به جلالت قسم خسته شدم ، هی توبه میکنم و بعد توبه شکنی . هی استغفار میکنم و بعد رجعت به گناه ، نافله ی مغرب را به جا می آورم اما بعدش ارتکاب به معاصی ، تو جبهه می آیم همین که میخوام گناهان قبلی را جبران کنم دوباره به شهر برمیگردم و تا به خودم می آیم میبینم

هرچه رشته ام پنبه شده ، خدایا دلم به این خوش بود که به قصد عبودیت تو نماز میخوانم و روزه میگیرم ، اما چه نماز و روزه ای؟ اگر بخوام وصیت کنم که نماز و روزه هارا برام اجیر کنند باید از سن تکلیفم به بعد هرچه نماز و روزه داشتم همه را قضا کنند ، مگر اینکه خودت به کرم و بخشش نظر عنایت کنی.

خدایا خودت گواهی این دفعه از همه چیز بریدم ، از پدر و مادر با تمام علاقه ام به آن ها، از همسر و فرزندانم فاطمه با تمام دلبستگی که به او داشتم.

خدایا دخترم فاطمه را دوست دارم اما لقای تورا بیشتر از او دوست دارم .

پدر و مادر خوبم ، به این مسئله کاملا واقفم که توانایی جبران یک لحظه از زحمات بیست و چند ساله ای که برایم کشیدید را ندارم . به هیچ کس دینی

ندارم الا به شما . ان شاءالله که بزرگی و متانت خودتان می بخشیدم، بخشش به خاطر اینکه حق پدر و مادری زحمتکش را که به گردنم بود نتوانستم ادا کنم.

همسر من در تمام مدت زندگی که باهم داشتیم نتوانستم همسر خوبی برات باشم اما چه کنم مسئولیت زندگی و همسر داری را رو شانه هام حس میکنم ولی مسئولیت سپاهی بودن و ساختن آینده ای آزاد در پناه دولت اسلامی برای فرزندان فاطمه و دیگر فرزندان شهدای اسلاپ بیشتر رو دوشم سنگینی میکند. بچه را خوب تربیت کن، من که سعی کردم پیش اباعبدالله سربلند باشم توهم سعی کن پیش زینب کبری و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) سربلند و روسفید باشی.

برای رفقا صبر و استقامت توصیه میکنم. برادرا خدا را در هر کار حاضر و ناظر بدانید ، اعمالتان را خالص کنید که ((بالاخلاص یکون الاخلاص)) ، بچه های شهیدان را از یاد نبرید کاری نکنید که شهدا در پیش خدا از رفاقت با شما شرمنده باشند.

در مورد وسایل و اموالی که از من به جا خواهد ماند طبق روال شرع و عرف عمل کنید.

از همگی التماس دعای زیاد جهت تقلیل فشار قبر و عذاب برزخی و حلالیت جهت خلاصی از جوابگویی به حق الناس دارم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته

۶/۲/۶۵ کرخه